

عوامل مؤثر بر رشد صنایع نساجی مازندران در عصر پهلوی

زمانه حسن‌نژاد*

چکیده

تأسیس و رشد صنعت نساجی در عصر پهلوی، مازندران را به عنوان یکی از قطب‌های این صنعت در ایران مطرح کرد. نساجی مازندران نقش قابل ملاحظه‌ای در خودکفایی صنایع نساجی ایران در دهه ۴۰ خورشیدی داشته است. با وجود این، صنایع نساجی مازندران در دوران تأسیس و شکوفایی با چالش‌های متعددی از جمله کمبود نیروی انسانی متخصص و تأثیرپذیری از تنش‌های سیاسی مواجه بوده است.

با سقوط سلطنت پهلوی، کارخانجات نساجی مازندران پس از انقلاب اسلامی نیز در سطح محلی به حیات خود ادامه دادند، اما هیچگاه قادر به احیای شکوفایی پیشین خویش نبوده است. در سال‌های اخیر، ضعف در عرصه‌های گوناگون، موجب رو به تعطیلی رفتن این مجموعه صنعتی شده است.

درک صحیح از این رویداد، لزوم بررسی عوامل تاریخی رشد این صنعت را در مازندران مطرح می‌سازد. لذا، این نوشتار در پی آن است که با اتکا بر اسناد و مطبوعات به‌جامانده از آن دوران، در کنار منابع تحقیقاتی مکتوب و مصاحبه میدانی از شاغلان قدیمی در این صنعت، به بازسازی تاریخی این صنعت محلی و تبیین نقش آن در صنایع ملی پردازد.

کلیدواژه‌ها: پهلوی، اقتصاد، صنعت، نساجی، مازندران.

۱. مقدمه

سقوط سلسله قاجار و ظهور سلسله پهلوی فصلی متفاوت را در تاریخ ایران رقم زد.

* دانشجوی دکتری تاریخ محلی، دانشگاه اصفهان zamane_hasannejad@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۳

شکوفایی و اصلاحات در عرصه اقتصاد از ویژگی‌های عصر پهلوی اول است. رؤیای دیرینه ایرانیان برای همپایی با اروپای مدرن و شبه‌مدرنیسم موردنظر نظریه‌پردازان این دوره، فارغ از نوسازی در عرصه اقتصاد، غیرممکن می‌نمود. لذا، دگرگونی در ساختار اقتصاد سنتی ایران و حرکت به سوی اقتصاد صنعتی در کنار مبانی نظری این سلسله از جایگاه برجسته‌ای برخوردار گشت. اعتقاد به رنسانس اقتصادی این عصر وجه اشتراک حامیان و مخالفان این سلسله بوده است.

عمدتاً، اقتصاد ایران تقریباً تا اوایل دوره پهلوی اقتصادی سنتی و متکی بر وجه تولید کشاورزی آن هم به شیوه سنتی بوده است. شاید، آنچه به عنوان شیوه تولید آسیایی شناخته می‌شود، عنوان و تصویری مناسب برای اقتصاد ناکارآمد ایران باشد. صنایع ایران تا این دوران همچنان پیرو روش‌های قدیمی بود. تولیدات صنعتی ایران بیشتر در زمینه تولید منسوجات بوده و تفاوت چندانی با شیوه تولید دوره‌های پیشین نداشت؛ یعنی، در عصر قاجار، استفاده از تکنیک‌ها و روش‌های ابتدایی که در عصر صفویه و زندیه رایج بود، تداوم داشت. عنوان صنایع دستی برای اغلب تولیدات ایران، مناسب‌تر از استفاده از عنوان تولیدات صنعتی بود.

تولید انواع پارچه از گذشته دور، به شکل دستبافت در نقاط مختلف ایران - به‌ویژه نقاط مرکزی - رواج داشت، اما زوال اقتصادی و تسخیر بازارهای ایران توسط تولیدات ارزان و باکیفیت اروپایی در عصر قاجار، سبب شد صنعت نساجی سنتی ایران توانایی رقابت با کالاهای وارداتی را از دست داده و رو به زوال گذارد. اما، با سقوط قاجاران و سیاست مدرنیزاسیون اقتصادی که پهلوی اول اجرا کرد، این شیوه تولید سنتی به قصد جایگزینی واردات و ارتقای صنعتی ایران به چالش کشیده شد.

سلسله پهلوی مدرنیزاسیون در عرصه صنعت را به عنوان یک هدف و شعار مطرح کرده و در این راستا دست به تأسیس و توسعه صنایع زد. از جمله صنایعی که در توسعه آن تلاش فراوان شد، صنعت نساجی بود. این سیاست اقتصادی زمینه‌ساز تأسیس کارخانجات نساجی در مناطق مختلف ایران گشت. مازندران به عنوان یکی از قطب‌های نساجی ایران - در عصر پهلوی اول و دوم - سهم عمده‌ای در سیاست‌های صنعتی و مدرنیزاسیون این سلسله در جهت اشتغال‌زایی و خودکفایی اقتصادی ایفا کرد.

انتخاب این ناحیه جغرافیایی برای تأسیس صنایع نساجی با نقاط ضعف و قوتی همراه بوده که در این نوشتار مورد توجه واقع شده است. در این بررسی کوشیده‌ایم در کنار

استفاده از منابع و تحقیقات، از روش اسنادی و میدانی نیز بهره‌مند شویم. با توجه به مقدمه مطرح شده، این پرسش‌ها مورد نظر است:

۱. چه عاملی موجب تأسیس صنعت نساجی نوین در ایران شد؟
 ۲. انتخاب مازندران برای صنعت نساجی بر چه دلایلی متکی بوده است؟
 ۳. ضعف عمده صنعت نساجی در مازندران چه بوده است؟
- در برابر پرسش‌های مطرح، این فرضیات آزمون می‌گردد:
۱. تأسیس و رشد صنایع نساجی، پاسخی به نوسازی اقتصادی بود.
 ۲. جغرافیای این صنایع در مازندران بر مبنای مواد اولیه و مالکیت شاه ترسیم شده بود.
 ۳. نیروی کار و کمبود آن، اسباب ضعف عمده این صنعت در مازندران بود.

۲. صنعت نساجی مدرن در ایران

پیش از ورود به بحث، مفهومی که باید مورد توجه قرار گیرد، اصطلاح صنعت، تعریف و کاربرد آن در اقتصاد است. صنعت در فرهنگ فارسی مفهوم هنر داشته و در اقتصاد سنتی ایران، هر آنچه با ابزارهای اولیه ساخته می‌شد، صنعت یا صنعت دستی گفته می‌شد. این تعریف با آنچه در این متن مورد نظر است، متفاوت است. در این نوشتار، مجموعه فعالیت‌های اقتصادی که با استفاده از ماشین‌آلات صورت می‌پذیرد یا به بیانی مجموعه واحدهای تولیدی که محصولاتی مشابه تولید می‌کنند، گفته می‌شود که ریشه در انقلاب صنعتی اروپا دارد.

تولید انواع پارچه‌های کتان، حریر و غیره در تاریخ ایران پیشینه داشته و نقاط مختلف ایران به‌ویژه شهرهای نواحی مرکزی چون اصفهان، یزد و کاشان در تولید پارچه‌های دست‌بافت مطرح بوده‌اند. این تولیدات خریداران عمده‌ای در بین طبقات مختلف اجتماعی به‌ویژه اعیان و اشراف، حتی پس از سرازیری پارچه‌های خارجی، در بازار ایران داشته است. با رواج تولیدات صنایع نساجی خارجی، صنایع نساجی این شهرها نیز رو به زوال رفت (اشرف، ۱۳۵۹: ۹۲). به دلایل اقتصادی و صنفی، تولیدکنندگان پارچه در ایران بسیار دیر درصدد نوسازی تولیدات خویش برآمدند. این عدم استقبال، به رکود صنعت سنتی نساجی در ایران منجر شده و موجب گشت صنعت نساجی سنتی ایران قادر به رقابت با انبوه تولیدات خارجی که وارد ایران می‌شد، نباشد.

سیاست‌های اصلاحی دوران پهلوی اول با تصویب قوانین حمایتی و اقدام به تأسیس مجموعه واحدهای صنعتی در سراسر خاک ایران آغاز گشت. بسیاری از کارخانه‌هایی که متأثر از سیاست صنعتی رضاشاه احداث شدند، امروزه با تغییراتی جزئی به یادگار مانده‌اند. از جمله اهداف رضاشاه و نظریه‌پردازانش از احداث صنایع - که اغلب شامل کارخانجات نساجی، کبریت‌سازی و قند بود - جلوگیری از خروج ارز از کشور بوده است. تعریفی که از صنعت ارائه شد، قابلیت تعمیم به واحدهای مشابه تولیدی تازه‌تأسیس در ایران این عصر را دارد.

توسعه صنعتی دوره رضاشاه در دهه ۱۹۳۰، هنگامی که رکود بزرگ، قیمت کالاهای سرمایه‌ای را پایین آورده بود، به صورت جدی آغاز شد. دولت با بالابردن تعرفه‌ها، ایجاد انحصارات حکومتی، تأمین مالی کارخانه‌های نوین از طریق وزارت صنایع و وام‌های کم‌بهره به کارخانه‌داران از طریق بانک ملی، سرمایه‌گذاری‌های صنعتی را تشویق می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۸۲). همین سیاست موجب تأسیس کارخانه‌های متعددی در ایران شد، هرچند در بسیاری از موارد، سرمایه‌گذار و بانی کارخانه خود رضاشاه بود و املاک شخصی خود را برای تأسیس کارخانه در نظر گرفته بود.

روزنامه‌های چاپ‌شده در آن سال‌ها به‌کرات از بحران اقتصادی دنیا صحبت کرده‌اند. محوریت مباحث اقتصادی روزنامه‌ها به لزوم توسعه فلاح و صنعت در کشور بوده است؛ به عنوان نمونه، ستون اقتصادی روزنامه *اطلاعات* سال ۱۳۱۳، با اشاره به قانون، تجار را به سرمایه‌گذاری در صنایع تشویق می‌کند که مواد اولیه آن در کشور فراهم است. محصولات این کارخانه‌ها علاوه بر این‌که مورد استفاده داخلی است، موجب رشد کشاورزی نیز می‌شود (*اطلاعات*، ۲ خرداد ۱۳۱۳: ۴). قانون انحصار تجارت که در تیر ۱۳۱۳ به تصویب مجلس رسید، ورود برخی از کالاهای خارجی که در داخل ایران تولید می‌شد، از جمله پارچه‌های پشمی و بعدها گونی را ممنوع کرد (مجله اطاق تجارت، س ۶، ش ۹۸، ۱۳۱۳: ۱۴، ۲۰)، این قانون عملاً از صنایع داخلی حمایت می‌کرد.

اغلب کارخانجات تأسیس‌شده در آن سال‌ها، منطقه انتخاب‌شده برای بنای کارخانه با تولیدات کشاورزی آن مطابقت داشته و مواد خام کارخانه از همان ناحیه تأمین می‌شد. در این برهه، شمار کارخانه‌های صنعتی مدرن ایران در عصر رضاشاه بدون انتصاب صنعت نفت به ۱۷ برابر افزایش یافت. تعداد کارخانه‌ها از ۲۰ واحد در سال ۱۳۰۴ به ۳۰۰ واحد در سال ۱۳۱۹ افزایش یافت. هدف اصلی از توسعه کارخانه‌ها، جایگزینی واردات بود (فوران، ۱۳۹۰: ۳۴۲، ۳۵۴).

از شمار کارخانه‌های تأسیس شده در سراسر ایران، ۱۷ مورد آن به کارخانجات نساجی اختصاص یافته بود. نساجی عمده‌ترین صنایع اشتراکی بین بخش دولتی و خصوصی بود (همان: ۳۵۴) که شاید تا حد فراوانی با سیاست متحدالشکل کردن لباس در ایران عصر رضاشاه مرتبط بوده است. نخستین کارخانه نساجی در سال ۱۳۰۴ در ایران تأسیس یافت و به دنبال آن واحدهای مختلف صنعتی در ارتباط با نساجی از قبیل نخ‌ریسی، گونی‌بافی و غیره در یزد، کرمان، کاشان، گیلان و مازندران ایجاد گشت. هرچند این کارخانه‌ها از حمایت جدی دولت برخوردار بودند، بسیاری از آنان در چارچوب کارخانجات خصوصی می‌گنجیدند؛ به عنوان نمونه، کارخانه گونی‌بافی رشت به ریاست میرحسین غفاری به واسطه حمایت دولت و قانون انحصار تجارت مبنی بر ممنوعیت ورود گونی و کمیابی این کالا دست به گران‌فروشی زد که با اعتراض مواجه شد (مجله اطاق تجارت، س ۶، ش ۹۸، ۱۳۱۳: ۲۰).

صنایع نساجی در کنار سایر صنایع تأسیسی رضاشاه طی جنگ جهانی دوم با مشکلات عدیده و رکود ناشی از جنگ و اشغال به اضافه فرسودگی ماشین‌آلات، کمبود قطعات یدکی و عدم امکان ورود آن و مسائل کارگری از این دست مواجه گشت. با خروج شاه از کشور و تزلزل سیاسی دولت و مجلس، حضور متفقین و عدم کنترل واردات سبب شد که در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ کالاهای تولید نساجی‌های خارجی کشور را فراگرفت و ارزش فراوانی از کشور خارج کرد. این روند سبب شد در سال ۱۳۳۰ کارخانه‌های نساجی-به‌ویژه نساجی شاهی و حریربافی چالوس- با شورش‌های کارگری فراوانی روبه‌رو شده (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳/ ۴۲۹؛ ساکما: ۷۰۰۵۲۵) و چرخه تولید در آن‌ها متوقف گردد. با پایان کشمکش‌های سیاسی و تثبیت دگرباره امور، با آغاز برنامه عمرانی اول در سال ۱۳۳۴ (بعد از کودتا)، اصلاحاتی در صنایع نساجی روی داد که به حیات مجدد و خودکفایی این صنایع در ایران منجر شد.

از سال ۱۳۲۰، ایران دارای ۲۰۰۰۰۰۰ دستگاه نساجی پنبه و ۲۲۰۰ کارگاه بود که ۱۰۰۰۰۰ تن نخ پنبه‌ای و ۲۵۰۰ متر پارچه تولید کرد و ۲۵۶۰۰ دستگاه نساجی و ۷۰۰ کارگاه تولید نخ و پشم داشت (عیسوی، ۱۳۶۲: ۵۹۷). این وضعیت با آغاز طرح عمرانی با خرید ماشین‌آلات نوین و استخدام متخصصان خارجی بهبود یافت. رشد صنعت نساجی در دهه ۴۰، که به نظر برخی یک انقلاب صنعتی کوچک در ایران رخ داده بود، به اوج خود رسید. ایران در سال ۱۳۴۵ از واردات پارچه نخی بی‌نیاز گشت.

سود ناشی از کارخانجات نساجی از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی است. این صنعت در دهه ۴۰ علاوه بر اشتغال‌زایی و جلوگیری از خروج ارز از کشور، با سود مناسبی روبه‌رو بوده و در کنار کارخانجات نساجی، سازمان‌های آموزشی و رفاهی برای کارگران آن تأسیس شد. هرچند در دوران پهلوی اول، صنایع نساجی به استثنای شمال ایران در سایر نقاط چون یزد، کرمان و مشهد، اغلب با سرمایه خصوصی اداره می‌شد، حمایت‌های دولتی موجب تداوم و پویایی آن بوده است. در جریان انقلاب سفید پهلوی دوم، یکی از اصول آن به فروش کارخانجات دولتی بود و نساجی از نفوذ دولت خارج و به عنوان کارخانجات سهامی مطرح شد.

هرچند احداث کارخانجات و راه‌آهن بخش عمده بودجه دهه نخست سلطنت رضاشاه را به خود اختصاص داده بود، صنایع ایران به‌ویژه در مقایسه با برخی کشورهای همسایه چون ترکیه، چندان رشدیافته نبود. برخی بر این نظرند که دستاوردهای رضاشاه در زمینه صنایع نامتناسب بوده و تأسیس کارخانه‌ها استراتژی مناسبی نداشته و این طرح‌ها بیش از سودآوری، پرهزینه بوده است (کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۱۸۵). با وجود این، با توجه به استقبال عمومی از این امر و رضایت شاغلان در این صنعت که تا امروز در قید حیات هستند، می‌توان به جرئت اظهار کرد که احداث این کارخانه‌ها را در داخل ایران می‌توان گامی موفق در تاریخ صنایع ضعیف ایران دانست که جلب رضایت عموم را به دنبال داشته است.

از سال ۱۳۱۳ تا سقوط پهلوی اول در سال ۱۳۲۰، ۱۲۱ واحد نساجی در بخش بافندگی و ریسندگی شکل گرفت. این تولیدات تنها ۱۵ درصد از نیاز داخلی را تأمین می‌کرد. فلسفه وجودی تأسیس کارخانجات نساجی توسط پهلوی اول، کمک به صادرات و جایگزینی کالاهای وارداتی بوده است (فلور، ۱۳۷۱: ۹؛ رزاقی، ۱۳۶۸: ۸۶). هرچند نشیب و فرازهای سیاسی، اهداف بلندمدت صنعت نساجی پهلوی اول را با اختلال مواجه کرد، با پیگیری و بازبینی در برنامه‌های نخستین پهلوی دوم در کنار نوسازی و به‌روزرسانی ماشین‌آلات نساجی، صنعت نساجی ایران در دهه ۵۰ به خودکفایی دست یافت.

رشد صنعت نساجی در آن دهه هرگز تکرار نشد. موفقیت این صنعت در برهه مورد نظر، زمینه‌ساز بررسی نشیب و فراز این صنعت در ایران با اتکا بر نمونه موردی کارخانجات نساجی مازندران شده است. نساجی مازندران که اکنون رو به تعطیلی رفته است، در سال‌های موردنظر رونقی فراوان داشته و بر حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی

کارگران صنعتی مازندران مؤثر بوده است. مطرح شدن تعطیلی این کارخانه و رکود تولید در آن، زمینه‌ساز این بررسی بوده است.

۳. صنایع نساجی مازندران

کارخانجات نساجی زنجیره‌ای، که پهلوی اول در ایران تأسیس کرد، به دو گروه اصلی از نظر پیشینه صنعتی و مکانی تقسیم‌پذیر است: دسته نخست، کارخانجاتی که از نظر جغرافیایی در شهرها و استان‌هایی تأسیس گردید که از پیشینه صنعت نساجی در تاریخ ایران برخوردار بود؛ مانند یزد، اصفهان، کاشان و مناطقی از این قبیل؛ دسته دوم، کارخانجاتی که در منطقه‌ای بدون پیشینه نساجی و حتی هیچ‌گونه صنعتی، به عنوان مکان تأسیس در نظر گرفته شد.

صنایع نساجی که پهلوی اول در مازندران تأسیس کرده بود، در تقسیم‌بندی دوم می‌گنجد. اقتصاد مازندران به طور سنتی با کشاورزی پیوند داشته و به‌رغم خودکفایی در تولید کشاورزی، از لحاظ صنعت نساجی ماشینی، پیشینه‌ای نداشت. هرچند کتان‌بافی، چادربافی و تولید چادر ابریشمی در بارفروش^۱، ساری، و علی‌آباد^۲ به طور سنتی و دستبافت رایج بود، این تولیدات بیشتر در چارچوب صنایع دستی قرار می‌گرفت تا صنعت نوین نساجی. پهلوی اول به دلایلی چند پس از احداث راه‌آهن شمال، دست به تأسیس کارخانجات نساجی در مازندران زد:

۱. دلبستگی به زادگاه و خاستگاه در زمره عوامل اصلی شخص شاه بوده و تقریباً او مالک تمامی اراضی مازندران بود (فوران، ۱۳۹۰: ۳۳۹)؛ اما، رضاشاه در سیاست‌های اقتصادی خویش از مشاورانی زبده بهره می‌جست که بیشتر در پی اهدافی کاربردی و تأثیرگذار در صنایع ملی بوده‌اند.

۲. رضاشاه در سفرش به مازندران، یادآوری می‌کند که تهران در کنار مازندران، همچون پایتختی فقیر است که همسایه‌ای ثروتمند - از نظر تولیدات کشاورزی و مواد غذایی - دارد. احداث راه‌آهن، راه شوسه، پل و ایجاد سرویس روزانه حمل‌ونقل از تهران به مازندران (اطلاعات، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴: ۴) از جمله روش‌هایی بود که دولت برای افزایش مبادلات بین مازندران و تهران مطرح کرد تا در صورت بروز جنگ یا محاصره، از حمایت اقتصادی و تأمین مواد غذایی بهره‌مند گردد. در مقابل، برای توسعه اقتصادی مدرن در این ناحیه، به احداث صنایع نساجی در مازندران پرداخت.

۳. کارخانجات نساجی مازندران، اغلب در املاک شخصی رضاشاه قرار داشت؛ شاه برای کاربردی کردن املاکش و عام‌المنفعه‌بودن در نظر افکار عمومی، به این عمل دست زد. رضاشاه سرمایه‌گذار اصلی و مالک عمدهٔ نساجی مازندران بود.

۴. تولید مواد خام اولیه و موردنیاز صنعت نساجی چون کنف در مازندران و گیلان، از دیگر عواملی بود که نساجی مازندران را می‌توانست به عنوان صنعتی خودکفا مطرح کند. کنف و پنبهٔ تولیدی در مازندران، پیش از تأسیس کارخانجات نساجی مازندران، به خارج از کشور (روسیه) صادر می‌گشت (فلور، ۱۳۷۱: ۱۰۴) و کالای خارجی با قیمتی گزاف، دوباره به کشور وارد می‌شد. این موارد از جمله عواملی بود که تأسیس صنایع نساجی را در مازندران تأسیس و تسریع می‌کرد.

پیشینهٔ کشاورزی مازندران از دو جهت، ایجاد کارخانجات نساجی را در آن تسهیل می‌کرد: نخست، نیروی کار موردنیاز کارخانه که از میان روستاییان فاقد زمین و یا فاقد درآمد در فصول غیرکشاورزی فراهم می‌گشت. با وجود این، در آغاز، کارخانجات نساجی مازندران با کمبود نیروی کار متخصص روبه‌رو بود. رضاشاه برای غلبه بر این کاستی، عده‌ای از کارگران را به اجبار از نقاط مرکزی ایران (از جمله شهرضا و یزد) انتقال داد تا تقریباً بدون موجب - به ازای روزی یک ریال - برای نساجی مازندران کار کنند (مجدد، ۱۳۸۹: ۹۲). اسناد گزارش‌های متعددی - از سوی وزارت داخله به فرمانداری اصفهان - در باب اعزام کارگران از شهرضا جهت کار در نساجی‌های تازه‌تأسیس رضاشاه در شمال کشور وجود دارد (ساکما: ۱۶۳۹۵۰۴). اغلب این کارگران به دلیل ناسازگاری آب‌وهوای ناحیه بیمار گشته و فوت کردند. ظاهراً، مشکل کمبود نیروی انسانی (کارگر) متخصص در دههٔ ۱۳۳۰، با تأسیس مراکز آموزشی وابسته به کارخانهٔ نساجی و مهاجرت اختیاری کارگران صنعتی از سایر نقاط ایران رفع گشت.

جهت دوم که ایجاد صنعت نساجی در مازندران را تسهیل می‌کرد، فراهم‌بودن مواد اولیهٔ تولیدات نساجی در مازندران بود. به طور تاریخی، مازندران و گیلان از مراکز تولید ابریشم خام در ایران محسوب می‌گشت (مجلهٔ اطاق تجارت، س ۱، ش ۴، ۱۳۰۸: ۱۸). علاوه بر ابریشم، پشم، پنبه، لفاف، کنف و کتان نیز از اقلام تولیدی در کشاورزی مازندران بوده که از مواد اولیهٔ کارخانجات نساجی محسوب می‌شدند؛ به عنوان نمونه، پنبه به قیمت ۳۷۰ ریال به خارج از کشور صادر می‌گشت (اطلاعات، ۲۶ خرداد ۱۳۱۴: ۹) و کالای تولیدی به وسیلهٔ آن، با قیمتی گزاف مجدداً به ایران وارد می‌شد.

تأسیس شرکت سهامی پنبه، پشم و پوست با سرمایه ششصد هزار ریال در بندر گز (اطلاعات، ۱۶ مهر ۱۳۱۴: ۱۶) و ایجاد قانون انحصار بر تجارت، محدودیت شدیدی بر واردات منسوجات و ابریشم ایجاد می‌کرد (مجله اطاق تجارت، س ۶، ش ۹۸، ۱۳۱۳: ۱۱) هر دوی این موارد هم از صنایع نساجی مازندران و هم از تولیدات کشاورزی مرتبط با صنعت نساجی حمایت می‌کرد. لذا، نظارت دولت بر صادرات و واردات از شاخص‌ترین دلایل شکوفایی صنعت نساجی در بدو تأسیس آن از سوی پهلوی اول بوده است.

کارخانجات نساجی شمال ایران از گیلان تا مازندران را شامل می‌گشت که نخستین نمونه آن در شهر رشت (کارخانه گونی‌بافی) بوده که با ۷ میلیون سرمایه اولیه آغاز به کار کرد. این کارخانه تولیدات و گردش اقتصادی را در صنعت و کشاورزی مازندران و گیلان مرتبط می‌کرد. روزنامه اطلاعات در سال ۱۳۱۴، به خودکفایی کارخانه کیسه‌بافی رشت (که بخشی از صنایع نساجی بوده است) و افزودن ماشین‌آلات جدید اشاره کرده که تولیدات آن ضمن رفع احتیاجات داخلی مورد نیاز سایر کارخانه‌ها، به فکر صدور محصولش است (اطلاعات، ۲۹ خرداد ۱۳۱۴: ۱۰). ظاهراً، این کارخانه الگوی سایر کارخانه‌های نساجی بوده که در شمال ایران، به‌ویژه مازندران، تأسیس گشت. توسعه کارخانه کیسه‌بافی رشت به دلیل وابستگی به تولیدات کشاورزی در مازندران، به بهبود شرایط اقتصادی کشاورزان تولیدکننده این محصول نیز منجر گشت.

پیش از راه‌اندازی کارخانجات نساجی مازندران توسط پهلوی اول، کارخانه‌ها و کارگاه‌های پنبه‌پاک‌کنی در شهرهای بابل، بابل‌سر، بهشهر، ساری، نکا، کیاکلا، و چندین شهر دیگر فعالیت داشته‌اند که تا دهه ۵۰ نیز به حیات خود ادامه دادند (مجله اطاق تجارت، س ۱، ش ۱، ۱۳۰۸: ۲؛ سوداگر، ۱۳۷۸: ۵۰۱؛ فلور، ۱۳۷۱: ۶۶). به احتمال فراوان، این واحدهای قدیمی پنبه‌پاک‌کنی که به سایر واحدهای تولیدی نساجی وابسته بوده‌اند، طی فرآیند نوسازی کارخانه‌های نساجی مازندران در دهه ۵۰ گسترش یافتند.

نساجی مازندران در طی سال‌های مختلف و با تأکید بر تولید محصول خاص در شهرهای شاهی (قائم‌شهر)، بهشهر، چالوس، و چند شهر دیگر تأسیس شد. افتتاح کارخانه نخریسی شاهی در سال ۱۹۳۴م/۱۳۱۳ش، مقدمه‌ای بر بازگشایی سایر کارخانه‌های نساجی در مازندران بود. شاه به دلایل شخصی به موفقیت آن چشم داشت، هر چند در افتتاح آن شرکت نداشت و دکتر کورت لیندن بلات کارخانه را افتتاح کرد (مجدد، ۱۳۸۹: ۹۱). زمینه تأسیس کارخانه با تبلیغات فراوان از سوی روزنامه‌ها مبتنی بر لزوم اصلاحات اقتصادی و

ایجاد کارخانجات و مقابله با ورود اجناس خارجی از سال ۱۳۱۳ فراهم آمده بود (اطلاعات، ۲ خرداد ۱۳۱۳: ۴).

ظاهراً، تولید مواد خام اولیه موردنیاز صنایع نساجی و فقدان صنعت در خاستگاه شخص شاه علت عمده انتخاب مازندران برای تأسیس کارخانه نساجی بوده است، اما کارخانه مازندران با مشکل تأمین نیروی کار موردنیاز کارخانه مواجه بوده است. تأمین نیروی کار موردنیاز کارخانه نساجی مازندران در دو سطح مهندسان و کارگران ماهر مورد توجه دولت بود. مهندسان شاغل در کارخانه از اتباع آلمانی و وابسته به شرکت زیمنس بودند. کارگران غیرماهر کارخانه زیر نظر این مهندسان به کارگرانی ماهر تبدیل شدند (دوران پهلوی اول). کارگران نساجی شاهی - برخلاف نساجی چالوس - شامل زنان و مردان از میان نیروهای بومی انتخاب شدند (حسن نژاد، ۷ آذر ۱۳۹۱).

مهندسان متخصص در کارخانه شاهی نیز از کشور آلمان - متحد رضاشاه - بوده و مکانی در نزدیکی کارخانه شاهی برای اقامت آنان در نظر گرفته شده بود. در کنار مکان اقامتی که برای مهندسان آلمانی در نظر گرفته شده بود، کم کم امکانات تفریحی و رفاهی برای مهندسان و کارگران در نظر گرفته شده بود؛ امکاناتی چون باشگاه ورزشی، آسایشگاه، شیرخوارگاه و امکاناتی از این قبیل که در جهت رفاه و تسهیل کارکنان نساجی بود؛ مثلاً، شیرخوارگاه وابسته به نساجی شاهی برای مراقبت از فرزندان کارگران زن شاغل در نساجی شاهی (در ساعات کار) در نظر گرفته شده بود (همان).

نساجی شاهی از دو بخش ریسندهی و شال‌بافی تشکیل یافته بود که واحد دوم از تولیدات واحد اول استفاده می‌کرد. کارکنان واحد بافندگی اغلب از زنان ناحیه بودند. برای بهبود شرایط کاری زنان بافنده در نساجی مازندران، شیرخوارگاهی احداث شد تا از فرزندان این زنان شاغل در ساعات کاری نگهداری شود، اما در ارتباط با رضایت شغلی، ساعات کاری و این که آیا این زنان شاغل نسبت به مردان حقوقی پایین‌تر داشته‌اند، اطلاعی در دست نیست.

چند سال پس از راه‌اندازی کارخانه نساجی شاهی، در سال ۱۳۱۷/۱۹۳۸م، یک کارخانه حریربافی در شهر چالوس افتتاح شد که شخص شاه مالک آن بود. در دست‌بودن ابریشم، ماده اولیه حریربافی، از عوامل عمده انتخاب مکان این کارخانه بوده است. در این سال‌ها، کارخانه ابریشم‌بافی یزد به دلیل نبود درخت توت - نبود ابریشم، چراکه ابریشم تولیدی در مازندران در کارخانه تازه تأسیس چالوس مورد استفاده واقع می‌گشت - با رکود

مواجهه گشته بود. مشکل عمده کارخانه نساجی (حریربافی) چالوس همانند نساجی شاهی، نبود کارگران ماهر برای دستگاه‌های بافندگی بود؛ لذا، به دستور پهلوی اول، کارگرانی برای کار اجباری به نساجی چالوس فرستاده شدند (مجد، ۱۳۸۹: ۹۱-۹۲).

با وقوع جنگ جهانی دوم، سقوط رضاشاه و از صحنه خارج شدن آلمان، نساجی به فعالیت خود توسط کارگران بومی ادامه داد. در دهه ۳۰، نساجی مازندران به دفعات با شورش‌های کارگری و اختلال در خط تولید مواجه شد (ساکما: ۱۳۹۵۰۴؛ مستوفی، ۱۳۴۳: ۴۲۹/۳)، اما هیچگاه این وقایع موجب توقف در خط تولید نساجی مازندران نگشت. با آغاز برنامه عمرانی در سال ۱۳۳۴، دولت مبلغ کلانی را به توسعه صنایع نساجی مازندران اختصاص داده و با واردکردن ماشین‌آلات نوین صنعت نساجی، تنها واحدهای نساجی قائمشهر، تولید خود را از ۵ میلیون متر به ۳۰ میلیون متر در سال افزایش دادند.

نساجی مازندران در آغاز با چندین واحد تولیدی در شهرهای شاهی (قائم‌شهر)، بهشهر، چالوس و بعدها محمودآباد، در فاصله سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۴۳ خورشیدی راه‌اندازی شد؛ به عنوان نمونه، در قائمشهر ۳ واحد تولیدی شماره‌های ۱، ۲ و ۳ به قصد تولید (ریسندگی، بافندگی، و رنگرزی) پارچه‌های پنبه‌ای، پشمی و گونی‌بافی ایجاد گشت که در دهه‌های بعد به ۵ واحد رسید؛ ۲ واحد تولیدی چیت‌سازی و اکریلتاب بهشهر نیز به تولید پارچه‌های کتانی و الیاف مصنوعی، ۱ واحد نساجی نیز در چالوس در عرصه حریربافی مشغول بوده‌اند (همان). در مجموع، ۸ واحد نساجی تا پایان عصر پهلوی دوم در مازندران فعال بوده است.

نساجی مازندران از دو نظر در صنایع ایران اهمیت داشته است: نخست، اشتغال‌زایی؛ گفته شده تنها در سال ۱۳۵۰، دو واحد نساجی بهشهر و شاهی، ۳۸۰۰ کارگر را پوشش می‌داده که با در نظر گرفتن شاغلان در مراکز خدماتی وابسته به نساجی مازندران و سایر واحدهای تولیدی، رقم قابل ملاحظه‌ای به نظر می‌رسد؛ دوم، جایگاه نساجی مازندران در روند سیاست‌های صنعتی پهلوی دوم: نوسازی در واحدهای تولیدی نساجی مازندران به عنوان طرحی بلندمدت در سرمایه‌گذاری‌های دولتی مطرح بود. دولت در بدو نوسازی و افتتاح واحدهای جدید در نساجی مازندران، انتظار سود و یا بازدهی مثبت نداشته است؛ به عنوان نمونه، در سال ۱۳۵۰، دو کارخانه نساجی بهشهر و قائمشهر نه تنها برای سرمایه‌گذار دولتی بازدهی نداشته، بلکه حدود ۱۳/۴ میلیون ریال زیان به همراه داشت (سوداگر، ۱۳۷۸: ۵۰۳). این امر موجب دلسردی بخش دولتی و یا رکود نساجی مازندران

نشد و با گذشت چندین سال حاصل داد. این نتیجه بخشی نه تنها موجب ۸۹ میلیون ریال سود در سال کاری ۱۳۵۴-۱۳۵۵ شد، بلکه خودکفایی را در صنعت نساجی ایران در پی داشت. نساجی مازندران سهم قابل ملاحظه‌ای در خودکفایی صنعت نساجی ایران در این دوران داشته است.

سرمایه‌گذار عمده نساجی شاهی، شخص رضاشاه بود. وابسته بازرگانی سفارت انگلستان تأکید کرد که از ۵۰۰ هزار تومان سرمایه مورد نیاز برای تأسیس کارخانه نساجی شاهی، دویستم را شخص شاه متحمل شد؛ همین مقدار از سوی بانک ملی و یک‌پنجم باقی مانده توسط شرکت آلمانی زیمنس که مسئول فراهم کردن و نصب ماشین آلات مورد نیاز کارخانه بود، انجام پذیرفت (مجدد، ۱۳۸۹: ۹۰). کارخانه آلمانی زیمنس در ایران پیش از جنگ جهانی دوم بازار وسیعی برای خود کسب کرده بود؛ تقریباً، هر روزه در روزنامه‌های تهران آگهی تبلیغاتی از انواع ماشین آلات تولیدی خود داشت (اطلاعات، ۵ فروردین ۱۳۱۴: ۵). انحصار دولت بر نساجی مازندران با انقلاب سفید پهلوی دوم کم‌رنگ شد. از این دوران، نساجی مازندران نیز در کنار سایر واحدهای نساجی کشور به عنوان کارخانجات سهامی مطرح شد. شکوفایی صنایع نساجی مازندران در همین برهه حضور مشترک بخش دولتی و خصوصی رخ نمود. علاوه بر این، قانون اصلاح پشته‌خانه اسکناس، مصوب سال ۱۳۳۶ که به موجب آن پول بسیاری به صنایع کشور از جمله صنعت نساجی تزریق گردید و بدین خاطر این صنعت نوسازی شد.

صنایع نساجی مازندران به عنوان یکی از صنایع مشترک بین بخش دولتی و خصوصی پس از انقلاب اسلامی نیز به حیات خویش ادامه داد، اما این صنعت نیز در کنار سایر صنایع تولیدی ایران در سال‌های اخیر با ضعف و انحطاط مواجه بوده است. حضور پررنگ بخش‌های دولتی و کم تخصص در امور مدیریت صنایع و بی‌توجهی به حقوق کارگری، در کنار غلبه با واردات در این زمینه، سبب نارضایتی‌های کارگری و رو به تعطیلی رفتن نساجی مازندران شده است.

هرچند نساجی مازندران عرصه تولیدی مشترک بین بخش دولتی و بخش خصوصی بوده، منفعت‌طلبی‌های بخش خصوصی و در برخی مواقع انحصار بخش دولتی موجب کاهش کیفی در سطح تولیدات نساجی و مهم‌تر از آن نادیده گرفته شدن شرایط بخش کارگری، عدم تجهیز و به‌روز کردن ماشین‌آلات شده است. آنچه سبب رو به تعطیلی رفتن کارخانه نساجی مازندران گشته، علاوه بر عوامل یادشده، مشکلی است که تمامی صنایع

کوچک و بزرگ ایران، اروپا و آمریکا با آن مواجه گشته و آن ورود نسنجیده و بیش از حد تولیدات نامرغوب و ارزان چینی در بازار نساجی ایران بوده است. البته، همکاری برخی از کارخانجات خارجی برای نوسازی کارخانه مزبور که به دلایل سیاسی بروز می‌گردد، نیز در این روند مؤثر بود.

۴. تأثیرات اجتماعی نساجی مازندران

توسعه کارخانجات نساجی مازندران و به تبع آن مراکز آموزشی و رفاهی وابسته به آن، از جمله پیامدهای شکوفایی صنعت نساجی در ایران دهه ۴۰ و ۵۰ بوده است. هرچند رشد صنعت نساجی را از جمله نتایج افزایش درآمدهای نفتی دانسته‌اند، ناکارایی این صنعت در دوران اخیر و دورشدن از اهداف مورد نظر مؤسسان اولیه صنعت نساجی در باب اشتغال‌زایی و بی‌نیازی از واردات پارچه‌های خارجی، خود گویای نیاز به بازبینی تاریخی در عرصه‌های تولیدی و مدیریتی است که در هنگام تأسیس کارخانجات نساجی مازندران مورد نظر بوده است.

ایجاد کارخانه‌ها علاوه بر نتایج اقتصادی و صنعتی، نتایج اجتماعی و سیاسی نیز در ایران به دنبال داشت. تأسیس کارخانجات، پیدایی طبقه کارگران صنعتی را در ایران به دنبال داشت؛ یعنی، طبقه کارگرانی که اغلب مهاجران روستایی بودند. سطح زندگی روستاییان که بیشتر جمعیت ایران را در دوران رضاشاه تشکیل می‌دادند، سطح زندگی مناسبی نداشتند (اتابکی، ۱۳۹۰: ۱۵۷)؛ لذا، تأسیس کارخانه‌ها موجب مهاجرت آنان به شهرها و افزایش جمعیت شهری در فاصله سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۹ گشت (فوران، ۱۳۹۰: ۳۴۹، ۳۴۳).

خاستگاه اجتماعی و قومی کارگران نساجی مازندران در دوران پهلوی اول و دوم با دگرگونی‌های فراوانی همراه بوده است. عموم کارگران شاغل در صنایع تازه‌تأسیس نساجی مازندران در دهه نخستین، از روستاییان بومی و فاقد مالکیت تشکیل یافته بود؛ به عنوان نمونه، حدود ۵۲ درصد نخستین نسل کارگران نساجی شاهی، به روستاهای اطراف تعلق داشته‌اند (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۸۳). اما، این صنعت برای شکوفایی و ادامه حیات به کارگران ماهر نیازمند بود. پهلوی اول برای حل کمبود نیروی انسانی متخصص در حد کارگران، سیاست انتقال اجباری کارگران ماهر را از سایر نقاط ایران برای فعالیت در صنایع نساجی مازندران پی‌گرفت (همان: ۱۲۵). این سیاست به دلیل شرایط طبیعی و دوری جغرافیایی این ناحیه از ایران مرکزی با استقبال مواجه نشد؛ لذا،

این سیاست جابه‌جایی جمعیتی در جهت توسعه اقتصادی بی‌نتیجه مانده و تأثیری بر بافت جمعیتی شهرهای دارای کارخانجات نساجی نداشت. این شرایط تقریباً تا تحولات اقتصادی دهه ۵۰ ادامه یافت.

در دهه ۵۰، عده‌ای از کارگران برای آموزش فنون نوین نساجی در راستای سیاست توسعه صنعت نساجی، به اروپا اعزام شدند. تا این دوران، نیروی کار نساجی شاهی همچنان از بومیان مازندران به‌ویژه روستاییان تأمین می‌شد. بر طبق آمار منتشره از سوی سازمان گسترش و نوسازی صنایع در فاصله سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵، حدود ۶۷/۸۶ درصد کارگران نساجی مازندران از نظر زمینه اجتماعی، به روستاها تعلق داشتند (سوداگر، ۱۳۷۸: ۷۴۷). اما، از دهه ۵۰، با رشد و توسعه نساجی مازندران، سیل کارگران از سایر نقاط ایران روانه مازندران به‌ویژه شاهی شده و در این آمارها تغییراتی ایجاد شد. در واقع، تأسیس و رشد صنعت نساجی در شهرهایی از مازندران که میزبان این صنعت بوده‌اند، زمینه‌ساز تغییر بافت جمعیتی این شهرها، به‌خصوص شاهی به عنوان مرکز اصلی صنعت نساجی مازندران شد. حضور این کارخانجات علاوه بر تأثیرگذاری بر بافت جمعیتی آن‌ها، موجب شده که این شهرها پذیرای مهاجران جویای کار فراوانی باشند.

شکل‌گیری سندیکا‌های کارگری، نفوذ گرایش‌های کمونیستی و نزاع مداوم دولت با اعتراضات کارگری، از جمله نتایج سیاسی و اجتماعی تأسیس کارخانجات توسط رضاشاه بود. در واقع، کارگران کارخانجات تأسیس شده توسط سلسله پهلوی، در آینده به عنوان مخالف و معارض دولت مطرح‌گشته و بنیان‌های اقتصادی و سیاسی سلسله پهلوی را به چالش کشیدند؛ به عنوان نمونه، ایجاد کارخانه‌ها در شمال کشور موجب رشد فعالیت‌های احزاب کمونیستی در مازندران شد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۳۵۸). تأسیس و رشد کارخانجات نساجی مازندران با تطوّر و هویت‌بخشی اجتماعی طبقه کارگر در مازندران، پیوندی ناگسستنی داشته، تا جایی که سخن‌گفتن از این طبقه اجتماعی در مازندران از دوران پهلوی تا به امروز، بدون در نظر داشتن نساجی مازندران، ناقص به نظر می‌آید.

برپایی واحدهای گوناگون صنایع نساجی در مازندران، زمینه‌ساز تولد یا تکوین حیات شهری در برخی نقاط مازندران بود. مازندران در گذشته به دلیل تأثیرپذیری از هویت جغرافیایی روستایی، چندان با رشد شهرنشینی و حیات شهری مواجه نبوده است. تأسیس کارخانه نساجی در برخی شهرهای مازندران، موجب پیدایی حیات شهری و به تبع آن مؤسسات و نهادهای مدنی مرتبط با زندگی شهری شد؛ به عنوان نمونه، تأسیس نخستین

کارخانه نساجی مازندران توسط پهلوی اول، قصبه علی آباد را به شهر و سپس شهرستان شاهی تبدیل کرد. در این حیات شهری، کارخانه نساجی به عنوان ستون فقرات اقتصاد شهری در نظر گرفته شده بود و تقریباً تمامی مؤسسات خدماتی، تفریحی و رفاهی چون راه آهن، راه شوسه، کارخانه برق، مسکن، شیرخوارگاه، سالن های ورزشی و حتی نهاد بازار در راستای حمایت از مرکز اقتصادی شهر یعنی کارخانه نساجی مازندران گسترش یافت. به نظر می رسد پهلوی اول در انتخاب شاهی به عنوان مرکز صنایع نساجی مازندران، گزینشی آگاهانه کرده است. شاهی بدون پیشینه شهری و با بهره مندی از تعاریف جدید اقتصاد شهری در مقابل شهرهای که پیشینه شهری متکی بر اقتصاد بازار یا روستا داشته اند، به عنوان یک الگوی جدید در حیات شهری مازندران مطرح گشت.

۵. نتیجه گیری

راه اندازی صنایع نساجی به عنوان بخشی از سیاست توسعه صنعتی در عصر پهلوی مطرح گشت. در واقع، تأسیس و رشد صنایع نساجی در ایران، پاسخی به خواست نوسازی صنعتی بود. صنعت نساجی در مازندران به دلیل در نظر گرفتن عوامل متعدد فنی و محیطی که در احداث آن مورد توجه واقع شده بود، با توفیق مواجه گشت. تأسیس و توسعه صنایع نساجی با چالش های متعددی همراه بوده است.

به نظر می رسد ضعف سرمایه گذاری بخش خصوصی و عدم امنیت سرمایه که به صورت میراثی از گذشته به این سلسله انتقال یافته بود، زمینه ساز ورود (پهلوی اول) در سرمایه گذاری های صنعتی این عصر بود. این آمیختگی و ناهمگونی در سیاست های اقتصادی، شاه را به صورت یک مالک و سرمایه دار عمده در صنایع نساجی مازندران مطرح کرد. پهلوی اول به عنوان مالک بخش اعظم اراضی مازندران، با این انتخاب علاوه بر کاربردی کردن و افزودن بر ارزش مایملک خویش، قادر به اعمال نظارت بیشتر بر سیاست های صنعتی کشور بود.

پهلوی اول مازندران، خاستگاه خود را، به صورت یکی از قطب های صنایع نساجی ایران مطرح کرد. این انتخاب همچنین مبتنی بر فراهم بودن مواد خام اولیه (تولیدات کشاورزی) مورد نیاز بخش تولیدی مانند پنبه، کتان و تولیداتی از این قبیل در صنایع نساجی بود. در نظر گرفتن شرایط تولید مواد اولیه از نقاط قوت در انتخاب مازندران به عنوان یکی از قطب های صنایع نساجی عصر پهلوی محسوب می گردد.

علاوه بر نقاط قوت، تأسیس این صنایع در مازندران با ضعف‌هایی نیز مواجه بود؛ از جمله، کمبود نیروی انسانی متخصص و بافت اقتصاد کشاورزی در مازندران، مانع از پیدایی طبقه کارگر صنعتی در این ناحیه از ایران بوده، لذا صنعت تازه تأسیس نساجی در مازندران با کمبود نیروی انسانی متخصص روبه‌رو بود. پهلوی اول برای حل این چالش، به انتقال اجباری کارگران از نقاط مرکزی ایران به مازندران دست زد که سیاستی ناموفق بود. اما، پهلوی دوم در سیاست‌های توسعه صنعتی خود، با اعزام کارگران بومی به اروپا برای آموزش‌های بیشتر و ایجاد جاذبه‌هایی برای جذب کارگران مهاجر از سایر نقاط ایران، موفق شد تا حدی به این فقدان در صنعت نساجی مازندران پاسخ دهد.

در نظر گرفتن عوامل اقتصادی و جغرافیایی از سوی مؤسسان نساجی مازندران، از عوامل توفیق صنعت نساجی در این ناحیه از کشور بوده است. هر چند بقایای کارخانجات نساجی آن دوران همچنان برپاست، مانند گذشته پویایی و موفقیت کیفی و کمی را در تولید ندارد. نمونه صنایع نساجی مازندران که در این نوشتار مورد بررسی واقع شد، امروز رو به تعطیلی رفته است. آنچه در این بررسی به عنوان نقاط قوت در توسعه صنعت نساجی در مازندران مطرح شد، می‌تواند در احیای صنایع رو به تعطیل نساجی مازندران مفید واقع شود.

پی‌نوشت

۱. شهرستان بابل فعلی.
۲. شاهی یا قائم‌شهر فعلی.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۸). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولی‌لایی، ج ۳، تهران: نی.
- اتابکی، تورج (۱۳۹۰). *دولت و فرودستان*، ترجمه آرش عزیز، تهران: ققنوس.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹). *موانع رشد سرمایه‌داری در ایران*، تهران: پیام.
- حسن‌نژاد، زمانه (۷ آذر ۱۳۹۱). *مصاحبه با حسین بابایی، کارمند نساجی قائم‌شهر*، نساجی قائم‌شهر.
- رزاقی، ابراهیم (۱۳۳۸). *اقتصاد ایران*، ج ۲، تهران: نی.
- روزنامه اطلاعات*، ۲ خرداد ۱۳۱۳: ش ۲۹۴۵، ص ۴؛ ۵ فروردین ۱۳۱۴: ش ۲۴۴۵، ص ۵؛ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴: ش ۲۶۸۲، ص ۴؛ ۲۶ خرداد ۱۳۱۴: ش ۲۵۱۰، ص ۹؛ ۲۹ خرداد ۱۳۱۴: ش ۲۵۱۳، ص ۱۰؛ ۱۶ مهر ۱۳۱۴: ش ۲۶۷۵.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، سند شماره ۷۰۰۵۲۵ و سند ۱۶۳۹۵۰۴؛ مکاتبه اداره کل شهربانی اصفهان با شهربانی اصفهان (۱۳۱۸). سند شماره ۷۵۶۹۷۵؛ مکاتبه فرمانداری اصفهان با وزارت کشور (۱۳۱۸). سند شماره ۷۱۸۲۳۰؛ مکاتبه فرمانداری اصفهان در باب جمعیت کارگری شهرضا و انتقال آنان به شمال کشور برای کار در نساجی (۱۳۱۸). سند شماره ۶۱۹۳۴۷؛ مکاتبه محرمانه شهربانی اصفهان راجع به انتقال کارگران نساجی از شهرضا به بهشهر (۱۳۱۸). سند شماره ۶۹۴۱۲۶؛ مکاتبه محرمانه وزارت کشور و فرمانداری اصفهان (۱۳۱۸). سند شماره ۷۱۸۲۳۰؛ مکاتبه وزارت داخله و شهربانی اصفهان (۱۳۱۸). سند شماره ۷۰۰۵۲۵؛ مکاتبه وزارت کشور و استانداری مازندران در باب شورش کارگری (۱۳۳۰). سند شماره ۱۶۳۹۵۰۴؛ نامه‌نگاری خانواده‌های کارگران زندانی نساجی در جهت آزادی آنان (۱۳۳۰). سند شماره ۴۶۹۲۶۵۵.

سوداگر، محمدرضا (۱۳۷۸). *رشد روابط سرمایه‌داری در ایران*، ج ۲، تهران: فرزین.

عیسوی، چارلز (۱۳۶۲). *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.

فلور، ویلم (۱۳۷۱). *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.

فوران، جان (۱۳۹۰). *مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، ج ۱۱، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

مجد، محمدقلی (۱۳۸۹). *رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا*، ترجمه مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

مجله اطاق بازرگانی، سال اول، شماره‌های ۱ و ۴، ۱۳۰۸، ۱۳۱۳.

مجله اطاق تجارت، ۱۳۰۸: س ۱، ش ۱؛ مجله اطاق تجارت، ۱۳۰۸: س ۱، ش ۴؛ مجله اطاق تجارت، ۱۳۱۳: س ۶، ش ۹۸.

مستوفی، حمدالله (۱۳۴۳). *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، ج ۳، چ ۲، تهران: مصور.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۶۶). *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطه تا سقوط رضاشاه*، ترجمه محمدرضا حسینی، ج ۱، تهران: بی‌جا.

